

انذار و تبشیر

اما وقود به معنای آتش گیره است و قاعدتا آتش قائم به جسمی است. یعنی شما یک جسمی را می سوزانید شعله و حرارت آتش بر اثر سوختن آن جسم بوجود می آید. آن جسم یا غلیظ است مثل هیبزم و یا جسم رفیق تری مثل گاز. به هر حال یک جسم در شرایط خاصی احتراق پیدا می کند. این احتراق همان آتش است که سوزندگی و روشنایی و اشتعال را با خودش دارد. وقود یعنی همان ماده و همان جسمی که مایه سوزاندن آتش است و بعضی همین را با آتش زنه اشتباه کردند! یعنی آن چیزی مثل تراشه یا بوشالی که آنرا روشن می کنند تا اجسام حول و حوش او آتش بگیرد ولذا وقود یعنی به معنای ما یتقد فی النار است. یعنی آنچه که در آتش مشتعل می شود و می سوزد. بنابراین آتشی که در قیامت هست و آن چیزی که در آن آتش می سوزد چیست؟ می فرماید او جسم آدمی و سنگ است و در رابطه با آدمی آیات بسیاری از قرآن به این معنا

تصریح دارد که جسم آدمی در دوزخ می سوزد و تاویل بردار هم نیست. کلمه نزعیت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیدوقوا العذاب (۵۶ نساء) یعنی وقتی که پوست های اینها بر اثر آتش می سوزد، ما پوست دیگر به جسم آنها می روئانیم تا حرارت آتش و شکنجه را بچشند. یا در دعای کمیل هست که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید و هذا ما لا تقوم له السموات و الارض یا سیدی فکیف بی. آتش دوزخ تو چیزی است که آسمان و زمین طاقت آنرا ندارند تا چه رسد بمن.

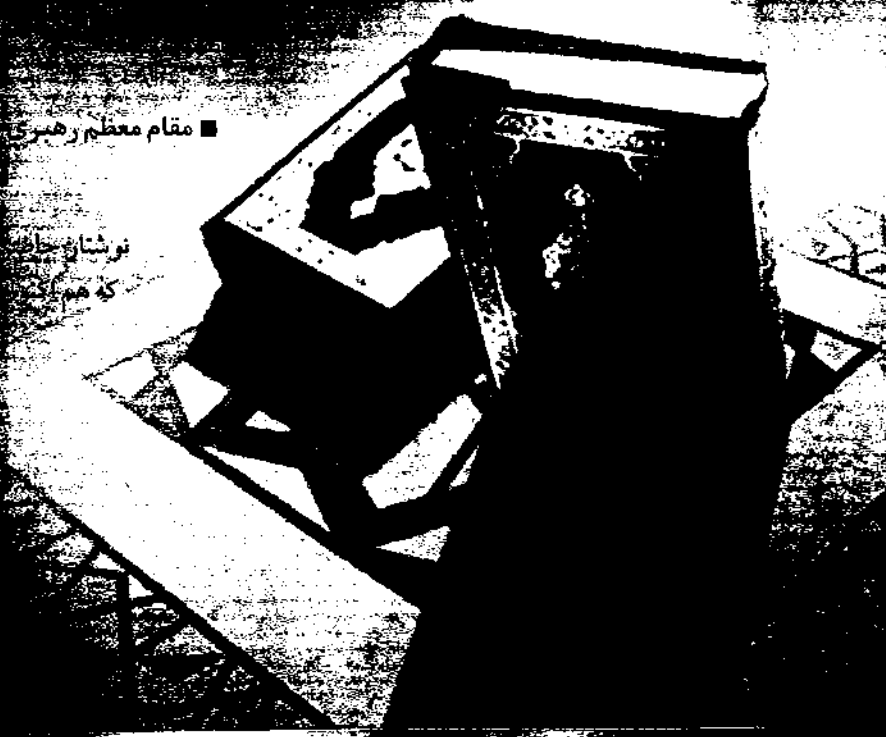
بحثی پیرامون و الحجاره

بهر حال انسان گناهکار و انسان کافر و انسانی که از رحمت خدا محروم شده با اعمال خودش برای خود دوزخی فراهم آورده و در آن آتش می سوزد. پس وقودها الناس آدمی است و بعد از آن و الحجاره یعنی سنگ است که در معنای سنگ حرفهای گوناگونی گفته شده است. بعضی گفته اند منظور از

■ مقام معظم رهبری

نوشتار حجاری

که هم



● کسانی که از راه انبیاء تبعیت بکنند دنیای خوبی هم خواهند داشت و کسانی که از راه انبیاء تبعیت نکنند دنیای شان هم دنیای بدی خواهد بود

معنای کافر

اگر امروز ما خدای نکرده دچار وادی کفر به خدا شویم و از نعمت بزرگ هدایت الهی روی برگردانیم ناسپاسی آن نعمت بزرگ است که یک چنین شکنجه ای برای ما آماده شده است. اعدت للکافرین و اینکه می فرماید این شکنجه برای کافران آماده شده است، کافر یعنی چه؟

ناسپاسی کدام نعمت الهی کفر است؟ آیا ناسپاسی نعمت

نان و آبی که خدا بما داده؟ که البته ناسپاسی اینها هم بد

است، اما ناسپاسی بزرگتر، ناسپاسی هدایت خداست. خدا راه و

وسیله شناختن راه را در مقابل ما قرار داده و آن، خرد و اندیشه و

قدرت تأمل و عقلی است که در وجود ماست. لذا اگر ما این عقل

را با جهالت ها و تعصب ها و خودخواهی ها و با کوتاهی کردن در

تأمل و اندیشه پوشانیم، از راه هدایت منحرف شدیم، این

ناسپاسی و کفران نعمت الهی است و کافر یعنی ناسپاس این

نعمت. البته ممکن است کسانی در جهالت بمانند به خاطر اینکه

دست شان نرسد مثل اینکه انسان متوسط معمولی در یک گوشه

دنیا که نور هدایت به او نرسیده است و او هم دارد برای خودش به

شکلی زندگی می کند، او را ما به این معنا کافر نمی گوئیم یعنی

این بی دین هست، اما کافر نیست بلکه کافر آن کسی است که با

راه هدایت مقابله می کند و ناسپاسی یعنی مقابله کردن، و الا اگر

کسی نعمت را نشناخته باشد به او نمی گویند، کفران نعمت کرد.

پس باید نعمت را شناخته باشد و فکر را و اندیشه را و چشم

بصیرتی را که خدا بما داده بر روی حقایق عالم ببندد و حقایق

وجود را نادیده بگیرد. لذاست که در قرآن می فرماید الم نجعل له

عینین (بلد - ۸) آیا ما برای او دو چشم قرار ندادیم که راه مقابل

خودش را ببیند؟ یا در جای دیگری از قرآن می فرماید انا هدیناه

السیبل اما شاکرا و اما کفورا. انا اعتدنا للکافرین سلاسل و اغلالا

و سعیرا (دهر - ۳ و ۴). آن کسانی که کفران نعمت الهی را بکنند

برای آنها آفریدیم و قرار دادیم آتش دوزخ را. اسلام و تمام ادیان

برای این آمدند که انسانها با اندیشه و فکر و آگاهی خود و با تبعیت

از این فکر و آگاهی را کمال را پیدا کنند (نه اینکه چیزی را بفهمند

و از آن تبعیت نکنند) و در این نشأه دنیوی، یعنی در این فاصله بین

ولادت و مرگ که یک نشأه ای از زندگی ماست و بخشی از نوار

طولانی زندگی ما را تشکیل می دهد (و نشأه مهمتر آن بعد از

مرگ است) راه هدایت را پیدا کنیم و با پیمودن راه کمال، خودمان

را هر چه بیشتر به خدا نزدیک کنیم تا به مقامات عالیه ای که خدا

برای انسانها معین کرده برسیم و چنانچه ما این کار را نکنیم و این

نعمت الهی را ناسپاسی کنیم، به مصیبت ها و شکنجه ها که خدا

آماده کرده دچار خواهیم شد. اعدت للکافرین، پس خدای متعال

با این سخن وقودها الناس و الحجاره می خواهد دل این انسانی را

که مخاطب آیه هست به این عظمت شکنجه الهی متوجه کند.

وظیفه انبیاء در بیان قرآن

در آیات زیادی از قرآن وظیفه پیغمبران اینگونه بیان شده است که به انسانها بشارت بدهند و انذار کنند. مبشرا و نذیرا در بعضی



از آیات آمده است. نذیرا للعالمین تو را

فرستادیم برای ترساندن و این تعبیر در قرآن، هم در

مورد پیغمبر ما و هم در مورد پیغمبران گذشته زیاد تکرار شده

(بشارت دادن و ترساندن که البته انذار و تبشیر بکار رفته) حالا به

چه چیزی بشارت و از چه چیزی ترساندن است؟ که از عنوان

بشارت دادن و انذار در یک جمله می توان گفت: بشارت یعنی

نیک روزی، انذار یعنی ترساندن از تیره روزی. پیغمبران آمده اند تا

انسانها را بشارت بدهند به نیک روزیهایی که در صورت تبعیت از

آئین الهی در انتظار آنهاست و این نیک روزی، هم شامل

نیک روزی دنیوی و هم شامل نیک روزی بعد از مرگ است. یعنی

کسانی که از راه انبیاء تبعیت بکنند دنیای خوبی هم خواهند

داشت و کسانی که از راه انبیاء تبعیت نکنند دنیای شان هم دنیای

بدی خواهد بود. و من اعرض عن ذکری فان له معیشتا ضنکا (طه

- ۱۲۴) زندگی هم برای آنها زندگی سخت و تنگی خواهد شد.

البته اولین چیزی که به ذهن کسی که تدبر در اطراف این آیات و

مفهوم قرآنی نکرده باشد مطرح می شود، این است که پس چگونه

است که ما می بینیم برخی دین خدا را مورد توجه قرار ندادند و

آئین خدا را رد کرده اند، اما در عین حال زندگی های خوبی

دارند؟ فرضا مترفین تاریخ که با خوش گذرانی و عیش و نوش

زندگی کردند و بعد مردند، خدا را هم نمی شناختند، بنابراین

دغدغه از دست دادن اصلی ترین سرمایه یک انسان، یعنی سرمایه حیات و سرمایه عمر و سرمایه این لحظات و آنات نمی گذارد انسان خوش بگذراند

می دهد به جای آن هیچ چیزی در دست او نخواهد بود. این انسانی که از زندگی خوش و عیش و نوش و راحتی برخوردار است بطور دائم یک حزن گریبانگیر اوست. ممکن است غافل و مست باشد، اما لحظات زیادی در زندگی او هست که متوجه می شود یک چیز قیمتی را که همه هستی اوست دارد بسرعت از دست می دهد و آن لحظات خوش زندگی است که هیچ چیز جای آنها را پر نخواهد کرد. دغدغه هر آسایشی را برای انسان تلخ می کند. هر همواری را تبدیل به ناهمواری می کند، ولذا این چه زندگی کردنی است؟! فرض کنید همین آدم ولو این معیشت راحت را هم نداشته باشد اما حرکت او و کار او بر اساس عقیده او و مطابق رضای خدا باشد، ایمان دارد، ولو ایمانش ایمان کاملی هم نباشد اعتقاد دارد که طبق ایمان خودش و در راه خدا دارد حرکت می کند. لہذا این ساعتی را که از دست داده مایه غم و غصه و دغدغه او نیست و می داند که در مقابل از دست دادن هر لحظه ای یک دست آوردی دارد مثل کسی که پولی را خرج می کند اما جنسی را می خرد که سرمایه اوست، یعنی اگر چه سرمایه پولی خودش را از دست می دهد اما در عوض دارد سرمایه جنسی تأمین می کند و با از دست دادن پول احساس خسارت نمی کند، چون در مقابل آن پول چیزی را ذخیره می کند و لذا اگر این را مقایسه کنید با کسی که وارد بازاری شده پول را دارد خرج می کند و چیزهایی می خرد و می خورد و تمام می شود یا با کسی که پولش را در بازار دزد می برد و یا گم می کند، هر دوی آنها پول را از دست داده اند، اما حال آن اولی که در مقابل هر ریال از پولهایش خریده و در جایی گذاشته، با حال این دومی که پولش را گم کرده یا دزد برده و یا چیزی خریده و همانجا نابود شده یکسان نیست، زیرا دومی احساس می کند چیزی ندارد، اما او احساس می کند چیزی دارد و این حالت همان کسی است که آنات زندگی و لحظات ذی قیمت حیات را خرج می کند در راهی که آن راه را، راه خدا می داند و برای خدا کار می کند، این آدم اگر اشتباه هم کرده باشد خدای متعال به او اجر می دهد چون نیتش، نیت خدایی است و هر حرکتش حرکت در راه خداست. اما دغدغه از دست دادن اصلی ترین سرمایه یک انسان، یعنی سرمایه حیات و سرمایه عمر و سرمایه این لحظات و آنات نمی گذارد انسان خوش بگذراند و خوش گذراندن یک آدم مست و یک آدمی است که مشروبات الکلی مصرف می کند، البته در آن برهه مستی یک حالت غفلتی به او دست می دهد که نمی گذارد غم را بطور عمیق احساس بکند و بعد از آنکه آن لحظه گذشت و این مستی از سر او پرید، باز همان دردها به سراغش می آید، انسانی که از خوشی و مستی زندگی راحت برخوردار است ناراحتی وجدان و ناراحتی از گذشت عمر دارد، ولذا آرامش و طمأنینه متعلق به انسان مؤمن است و لا غیر. پس بنابراین اگر کسی تصور کند آن کسانی که دین و ایمان ندارند ممکن است زندگی خودش و راحتی داشته باشند، اینطور نخواهد بود و این زندگی ولو به صورت ظاهر خوب باشد، اما از لحاظ باطن دچار مشکل است. نکته دیگر اینکه ملت هایی را که شما می بینید، در دنیا پیشرفت کردند و به زندگی خوب رسیدند که ثروت دارند، قدرت دارند، وسایل آسایش زندگی



کجای معیشت اینها ضنک است؟ یا امروز در میان ملت ها و دولت ها می بینید انسانهایی هستند که از زندگی راحتی برخوردارند، معیشت ضنک اینها کجاست؟ و متقابلاً مسلمانهایی را می بینید که زندگی بدی دارند؟ اولاً آن معیشت ضنک و سختی و تنگی زندگی فقط این نیست که انسان غذا برای خوردن پیدا نکند یا فقط این نیست که انسان اگر خواست پول خرج بکند پول در جیب خودش نداشته باشد تا خرج کند، یا اینکه اگر کسی پول در جیب داشته باشد و زندگی آسوده ای، بگوئیم این دیگر معیشت ضنک ندارد. انسان علاوه بر این نیازها یک نیاز فطری دیگری هم دارد که آن نیاز فطری با این چیزها برآورده نمی شود. یعنی ممکن است در حال غفلت به سر ببرد، اما آن نیاز به حال خودش باقی باشد و آن نیاز آرامش قلب و طمأنینه است که جز با توجه بخدا و جر با کار برای خدا تأمین نخواهد شد. آن کسی که از نعمت و عیش دنیوی برخوردار است، این، آن اطمینان و آرامش و سکینه روحی را ندارد، لذا هر لحظه برای او از دست دادن این نعمت یک دلهره است و هر لحظه ای از عمر خود را که از دست می دهد، خسارت و حسرت است، چون این چیزی را که دارد از دست





طبیعی است که اینها از آثار این صفت‌ها خوب بهره نخواهند برد، اما بعضی از انسانها و بعضی از جوامع دیگر که بعلت شرایط جغرافیائی و شرایط تاریخی و وضع حکومت‌ها در دنیا برایشان پیش آمده، اینها این خصوصیات را پیدا کرده‌اند. فرض کنید فشاری که در جنگ جهانی دوم به ملت ژاپن وارد آمد، این ملت را آنچنان متحول کرد که به دنبال پیشرفت‌ها رفتند و به پیشرفتهای علمی رسیدند. فشارهای جنگ ملت‌هایی را به کار وامی دارد. فشار گرسنگی ملت را به کار وامی دارد. تشویق دولت‌ها ملت را به کار وامی دارد و همه این عوامل موجب می‌شود تا این صفات در بعضی از ملت‌ها رشد کند و در بعضی از ملت‌ها رشد نکند و این اختصاص ندارد به اینکه این ملت دین دارد یا نه. این صفات، صفات دینی است و آن ملتی که اینها را ندارد، ولو اعتقاد دینی هم داشته باشد، اما از دین داری به همین مقدار کاستی دارد نمی‌شود او را یک ملت دین‌دار دانست. بنابراین این بشارت دادن انبیاء بشارت دادن به یک زندگی راحت و یک آینده توأم با همه زیبایی‌های بشری و انسانی با به کار بستن همه تعلیمات دینی است و نقطه مقابل مرحله انذار یعنی ترساندن از یک زندگی سخت و دشوار به خاطر به کار بستن، تعلیم دینی و آموزشهای دینی و استفاده نکردن از راهنمایی‌های دین و عمل نکردن به آنهاست که از جهات مختلف زندگی سخت دنیوی در انتظارشان هست. البته اگر کسی از این پیغمبر پیروی نکند و رسالت او را هم نپذیرفته باشد اما عقل خودش را قاضی قرار بدهد و به بعضی از این تعلیم که بفهمد درست است عمل بکند، همان سود را در دنیا خواهد برد و این بخشی از انذار و تبشیر است.

تأثیر انذار و تبشیر در آخرت

عمده انذار و تبشیر پیغمبران مربوط به بعد از مرگ است، یعنی انسانها را از عواقب بدرفتاری در دنیا ترساندن که در آخرت اثر

دارند، همه اینها را دین به انسان می‌دهد، منتها با تعلیمات درست، یعنی اگر جوامع بشری به کار و تلاش صحیح و برنامه‌ریزی شده و به پا گذاشتن روی شهوات زودگذر و به هدف‌گیری بنای عالم توجه کرد و مقداری از خودگذشتگی نشان داد، زندگی اینها بطور نسبی خوب خواهد شد و همه اینها تعالیم دین است.

اهمیت دادن به کار در جوامع اسلامی

اینکه جوامع اسلامی به کار اهمیت نمی‌دهند، اسمشان اسلامی است. اما این اهمیت ندادن اسلامی نیست با جوامع غربی و یا مثلاً اینکه جامعه ژاپن برای نفس کار اهمیت قائلند، آنها جوامع غیر اسلامی هستند، لکن این حرکت و این صفت و اخلاق‌شان، صفت و اخلاق دینی و اسلامی است یا اینکه می‌بینید یک محقق مسلمان و یک عالم، یا دانشمند مسلمان، برای اینکه علم خود، و دانش خود و فکر خودش را مصرف کند، بفکر این است که از این راه چقدر پول در خواهد آورد؟ محقق غیر مسلمان به جای اینکه برود از معلومات خودش پول بسازد و استفاده‌های پولی ببرد، می‌رود در آن اطاق و پستوی تاریک و گرم و ناراحت خانه خودش می‌نشیند و شروع می‌کند، روی فلان پدیده طبیعی کار و مطالعه می‌کند و با عشق ورزیدن به او، دانشی و یک کشف بزرگی را به انسانیت عرضه می‌کند. این خصلت و این گذشت از راحتی زودگذر و به اصطلاح کوتاه مدت، یک صفت اسلامی و دینی است که حالا اتفاقاً آن انسان غیر مسلمان به این صفت آراسته شده و این صفت را به کار بسته و این صفت است که آن اثر را می‌بخشد. این خصلتهای خوب انسانی را همه ادیان به مخاطبان خودشان توصیه کرده‌اند که بعضی از ملت‌ها بعلت شرایط تاریخی و حاکمیت‌های بد و شرایط جغرافیائی و مسائل گوناگونی که دارند از این خصلت‌ها به دورند ولو اینکه اسمشان هم مسلمان است یا متدین به دینی هستند. ولذا

● بشارت دادن
انبیاء بشارت
دادن به یک
زندگی راحت و
یک آینده توأم
با همه
زیبائی‌های
بشری و انسانی
با به کار بستن
همه تعلیمات
دینی است



● حرکت با شوق نعمت‌های الهی در بهشت در پرهیز از عذاب الهی در دوزخ، حرکتی است که انسانهای مؤمن را در طول تاریخ آنچنان ساخته که هیچ عاملی نتوانسته است روی آنها اثر بگذارد

خدای عالم تصویری بکند، یک چیزی شبیه به خودش که دو شاخک داشته باشد تصور خواهد کرد. بنابراین ما در محدوده ذهن و تصور خودمان فکر می‌کنیم و نمی‌توانیم درست آن حقایق را که مربوط به آن نشأ هست که کلی با این نشأ تفاوت دارد تصور بکنیم. اما آنها وجود دارد و با تصور نکردن ما واقعیت تغییر نمی‌کند و آن حقایق ضامن حرکت ما در اینجاست، که انسانها به انگیزه آن زندگی حرکت‌هایی می‌کنند و هیچ عاملی در دنیا قادر نیست جلوی آن حرکت‌ها را بگیرد. حرکت یا شوق نعمت‌های الهی در بهشت و در پرهیز از عذاب الهی در دوزخ، حرکتی است که انسانهای مؤمن را در طول تاریخ آنچنان ساخته که هیچ عاملی نتوانسته است روی آنها اثر بگذارد. این تبشیر و انداز را که در قرآن هست بعضی می‌خواهند با مقایسه‌های ماده اندازه بگیرند! ما متأسفانه بعضی از گروهکهای التقاطی را دیدیم که وقتی راجع به دوزخ بحث می‌شود، فوراً ذهنشان می‌رفت به سوی دوزخ دنیا و اگر چنانچه پیرامون آتش جهنم بحث بشود فقط در مقیاس این دنیا بحث می‌کنند و حال اینکه اگر پیغمبران می‌خواستند بگویند فقط مربوط به این دنیا است، ممکن بود یک زبان و یک تعبیراتی را بکار ببرند که انسانها بفهمد، چرا می‌گویند بهشت و چرا می‌گویند آتش؟ بعضی از گروهکهای التقاطی در نوشته‌ها و کتابهای شان به عنوان تفسیر قرآن، کلمات قرآنی را که اشاره به آن نشأ هست و همه را به نشأ دنیا حمل و معنا می‌کردند، در حالی که این همان دید محدود مادی است. چرا ما نمی‌توانیم از همین محدوده زندگی مادی خارج بشویم؟ و چرا نمی‌توانیم فرض کنیم که ماورای این عالم جسم عوالم ناشناخته ملکوتی هم هست که وجود محدود ما و ذهن و هوش محدود ما نمی‌تواند آنها را درک کند؟ مگر نمی‌بینیم که دانش بشری با همه عظمتش حتی در محدوده جسمانی هم، هنوز به اعماق نرسیده؟ حقیقت جسم بشر و بسیاری از این حقایق عالم مادی هنوز کشف نشده، چگونه تصور می‌کنیم که این ذهن محدودمان باید بتواند عوامل ماورای این عالم را اگر باشد کشف کنیم؟ پیغمبران صادق مصدق با سخن وحی الهی دارند بما می‌گویند این عوالم هست و باید برای آن عوالم تلاش کرد و از عذاب آن عوالم باید ترسید! امیرالمؤمنین (ع) بزرگترین مرد تاریخ اسلام بعد از پیغمبر می‌فرماید شغل من الجنة و النار امامه. آن کسی که بهشت و دوزخ پیش روی اوست. از هر هدف دیگری ذهنش منصرف و مشغول است. به فکر این است که خودش را بتواند به بهشت الهی برساند و از عذاب دوزخ الهی خودش را دور کند.

خواهد کرد و مژده دادن به عواقب خوش رفتاری در دنیا که در بهشت اثر خواهد کرد. این جزء مسائل مورد اتفاق تمام ادیان است که زندگی بشر در این نشأ تمام نمی‌شود و ما بعد از آنکه مردیم و این جسم از کار افتاد یک مرحله جدیدی از زندگی برای مان شروع خواهد شد، همانطور که قبل از به دنیا آمدن مرحله‌ای از زندگی را بصورت ناقص‌تر از آنچه امروز داریم، بدون داشتن عقل و اراده و خصوصیتی که الان داریم داشتیم. مرحله بعدی زندگی ما از مرحله فعلی زندگی مان کامل‌تر است. امروز ما اسیر و محدود به چهار دیوار جسم هستیم. گرچه عقل مان پرواز می‌کند و بینش ما همه جا را سیر می‌کند و اراده ما بر بسیاری از چیزها فائق می‌آید، اما محدودیت‌های جسمی برای مان هست، لکن در آن نشأ این محدودیت جسمی وجود ندارد و انسان به معنای بسیار وسیع‌تری بی‌نهایت می‌شود (اگر چه در دنیا هم یک بی‌نهایت‌هایی مجازی در وجود بشر هست، چون بی‌نهایت به معنای حقیقی فقط خدای متعال است) یعنی انسان در نشأ بعد از مرگ و عمدتاً در قیامت و بهشت و دوزخ یک سعه وجودی پیدا می‌کند، این چیزی است که ادیان نسبت به او اتفاق نظر دارند و در آن نشأ دو قسم زندگی هست. یکی زندگی خوش و راحت و از همه جهت کامل، و دیگری زندگی تلخ و سخت و در حد اعلا شکنجه و سختی است. آن اولی اسمش بهشت است و دومی اسمش جهنم است که ما امروز با مقیاسها و پارامترهای این دنیا نمی‌توانیم بهشت و جهنم را بشناسیم، درست است که در آنجا گفته‌اند جنات تجری من تحتها الانهار (۵ - فتح) باغستانهایی هست که جویبارها در آنها روان هستند و این یک چیزی است که آن حقیقت دور از دسترس را تا حدودی به ذهن ما نزدیک می‌کند، اما این، همه آن حقیقت نیست. خلاصت اگر کسی خیال کند بهشت، باغ باصفائی است و جویها و درخت‌های خوبی دارد! اگر این بود دیگر وجود آن نشأ لزومی نداشت، چون در این نشأ هم باغ و جوی و جویبار هست. ما مسائل بعد از مرگ را با مقیاسهای این دنیا نمی‌توانیم بسنجیم. همچنانکه اگر جنین در رحم مادر فرضاً شعور و هوش پیدا می‌کرد و می‌خواستند با او راجع به مسائل نشأ خارج از رحم مادر حرف بزنند برایش قابل درک نبود و نمی‌توانست درک کند که حرکت کردن، جست و خیز کردن، این جا و آن جا رفتن و چیز خوردن از دهان چگونه است؟ یعنی او که فقط از طریق بند ناف خودش تغذیه می‌کند مسائل نشأ دنیوی برایش تصور نیست. البته جنین در رحم مادر، هوشمندی و درک ندارد و این فقط یک مرض است که چنین چیزی را او نمی‌توانست بفهمد. در روایت هست که اگر مورچه بخواد برای



کر بلا و جلوه‌هایی از قرآن



اشاره:

ارتباط و پیوند همیشگی بین قرآن و انسانیت علیهم السلام، یکی از سفارش‌های پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله است. ارتباطی که به فرموده آن بزرگوار، تا قیامت باقی و جاری است. «جمالی از حدیث شریف ثقلین» باشد.

یقیناً تلاش برای تبیین این حقیقت در هر عصر و هر دوران، علاوه بر مهجوریت زدایی از قرآن کریم، زمینه را برای کسب معرفت بهتر از سیره و اندیشه‌های تابناک عترت رسول الله (ص) فراهم می‌سازد. همان «عترت» باکی که رفتارشان جز در سایه تمسک به کتاب الله معنا نمی‌شود. حجت الاسلام و المسلمین محسن قرآنی، در بیان پژوه، در نوشته حاضر، با بهره‌گیری از برخی آیات قرآن و انطباق روایت گوناگون کر بلا با این آیات، به ترمیم سیمای امام حسین (ع) و هدایت آن بزرگوار پرداخته و در حرکتی کم نظیر، بسیاری از صحنه‌ها و این واقعه مهم هستی، اعم از عشق و ایمان و خلوص، تا نماز و شهادت و شکیابی ابی عبدالله (ع) و یاران با وفایش را در قالب و محتوای قرآنی به تصویر کشیده است.

سیمای قرآنی

اگر در صحیفه سجادیه درباره قرآن می‌خوانیم: «و میزان قیسط»
« درباره زیارت امام حسین (ع) می‌خوانیم: «شهد انک امرت بالقسط».

اگر قرآن موعظه پروردگار است: «موعظه من ربکم»: امام حسین (ع) هم در عاشورا فرمود: عجله نکنید تا شما را به حق موعظه کنم: «لا تعجلوا حتی اعظکم بما یحق لکم»
اگر قرآن عظیم است: «والقرآن العظیم»: امام حسین (ع) نیز سوابق عظیمی دارد: «عظیم السوابق»

اگر قرآن حق و یقینی است: «و انه لحق الیقین» در زیارت امام حسین (ع) هم می‌خوانیم: آنقدر صادقانه و خالصانه عبادت کردی که به درجه یقین رسیدی: «حتی اتاک الیقین»
اگر قرآن مقام شفاعت داد: «نعم الشفیع القرآن»: امام حسین (ع) نیز مقام شفاعت دارد: «وارزقنی شفاعه الحسین»

اگر در دعای چهل و دوم صحیفه سجادیه درباره قرآن می‌خوانیم که پرچم نجات است: «علم نجاه» در زیارت امام حسین (ع) می‌خوانیم او نیز پرچم هدایت است: «انه رایه الهادی»

اگر قرآن شفا دهنده است: «و نزل من القرآن ما هو شفاء» خاک قبر امام حسین (ع) نیز شفاست: «طین قبر الحسین شفاء من کل داء» اگر قرآن نور است: «نور مبینا» امام حسین (ع) نیز نور است: «کنت نوراً فی الاصلاب الشامخه»

اگر قرآن برای تاریخ و همه مردم است: «لم يجعل القرآن لزمان و لا لناس دون الناس» درباره امام حسین (ع) نیز می‌خوانیم که آثار کر بلا از تاریخ محو نخواهند شد.

اگر قرآن عزیز است: «انه لکتاب عزیز» امام حسین فرمود: «هرگز زیر بار ذلت نمی‌روم: «هیهات منا الذله»

اگر قرآن ریسمان محکم است: «ان هذا القرآن... العروه الوثقی» امام حسین (ع) نیز کشتی نجات و ریسمان محکم است: «ان الحسین... العروه النجاه» و العروه الوثقی»

آری، حسین (ع) قرآن ناطق و سیمایی از کلام الهی است.

سنگ در اینجا، همان بت‌های سنگی است که کفار آنها را عبادت می‌کردند که همچنان در طول تاریخ این بت‌های سنگی وجود داشته و امروز هم هست. بعضی هم این طور حدس زده‌اند که منظور از این سنگ در آیه قرآن، سنگ‌های قیمتی و جواهراتی است که انسانها آنها را در دنیا زینت گمان می‌کنند و مایه تفاخر به حساب می‌آورد. ولذا چون همه اینها مغضوب خدا هستند خداوند آنها را می‌سوزاند که البته دلیلی نیست که مراد از و الحجاره اینها باشد. بعضی هم گفته‌اند منظور از سنگ، دل‌های آدمیانی است که یاد خدا را در دل‌های شان راه نمی‌دهند و در مقابل خدای متعال خضوع نمی‌کنند، یعنی مثل سنگ هیچ موعظه و هیچ سخن حقی در آنها اثر نمی‌گذارد. کسانی که قائل به هر یک از این سه معنا هستند برای تعبیر و تفسیر خودشان یک معنای رمزی را در نظر دارند و شاهدهی هم از قرآن برای این سخن‌شان ذکر می‌کنند. اما اینکه گفتم دلیلی ندارد، یعنی دلیلی نداریم که مراد از سنگ در اینجا همان چیزی باشد که آنها می‌گویند و الا مثلا معنای اول که گفتند مراد از سنگ همان بت‌هاست آیه‌ای در قرآن داریم که انکم و ماتعدون من دون الله حسب جهنم (انبیاء - ۹۵). این خطاب به کفار است، یعنی شما و آن چیزهایی که غیر از خدا می‌پرستید همه شما با هم در جهنم خواهید سوخت و این را دلیل گرفتند برای اینکه منظور از حجاره همان بت‌های سنگی است، در حالی که می‌دانیم همه چیزهایی که می‌پرستیدند از جنس سنگ نبودند بلکه از جنس چوب و چیزهای دیگر هم ممکن بود باشد. ولذا این آیه در قرآن هست، اما دلالت بر این ندارد که مراد از حجاره در اینجا همان بت‌های سنگی باشد، یا کسانی که می‌گویند مراد سنگ‌های قیمتی است، یک معنای رمزی در نظر دارند. سنگ‌های قیمتی برای اشراف و مترفین و پولدارهای دنیا در طول زمان، همواره یک وسیله تفاخری نسبت به دیگران بوده که به آنها علاقه وافری داشتند و همان طور که شنیدید و می‌دانید الماس‌های گران قیمت، یا برلیانها و زمردهای آنچنانی را به سر و روی خودشان می‌آویختند برای اینکه تفاخر کنند به انسانهای دیگر، یعنی صرف یک چیز زیبایی‌آور مورد نظر نیست، زیرا ای بسا یک چیز دیگری مثل گل شخصی را زیباتر از همراه داشتن یک زمرد می‌کند، اما زمرد از حیث گران‌بها بودن مورد نظر است، یعنی برای پولدارها و برای برخورداران از ثروت مایه تفاخر است، ولذا آن کسانی که گفتند این سنگ‌ها در آتش دوزخ سوخته خواهد شد. در واقع برای نفی این بعد و این جنبه حجاره یک چنین معنای رمزی و سمبلیکی را از قرآن در آورند. با توجه به اینکه ما این معنای سمبلیک را قبول داریم و می‌پذیریم که وقتی این وسایل قیمتی مایه تفاخر انسانی بر انسان دیگر شد و انسانها را در مقابل آنها به تحقیر کشاند این چیز بدی است اما دلیل بر این نمی‌شود که معنای حجاره در این آیه شریفه همان جواهرات باشد. کسانی که گفته‌اند منظور دل‌های سخت است در قرآن آمده است که ثم قست قلوبکم من بعد ذلك

فهی کالحجاره او اشد قسوه و ان من الحجاره لما یتفجر منه الانهار (بقره ۷۴). دل‌های اینها مثل سنگ است یا سخت‌تر از سنگ. از سنگ گاهی آبی می‌جوشد اما از دل‌های اینها هیچ خبری نمی‌جوشد. انسانهایی در دنیا هستند که دل‌های شان واقعا مثل سنگ است. هیچ حرف حقی و هیچ سخن معقول و منطقی و هیچ انگیزه انسانی در دل‌های اینها وجود ندارد مثل قساوت‌مندان معروف عالم که انسان تعجب می‌کند چگونه اینها در حقایق اینقدر سنگدل هستند؟! اما اینکه مراد از حجاره در این آیه همین دل‌های سخت و سنگ باشد. برای این هم انصافا هیچ دلیلی نداریم. وقودها الناس و الحجاره آتش گیره دوزخ خداوند، در قیامت انسانها هستند و سنگها. البته باید عرض کنیم که ای بسا همین الفاظ و عبارات قرآنی، معنایی بسیار و دقیقی داشته باشد و الان که من دارم برای شما بیان می‌کنم در آن حدی که مطالعه دارم و دقت کردم. چیزی را از آن نمی‌فهمم، یعنی همان ظاهرش را حس می‌کنم. اما یک انسان با معرفت بالا در یک توجه و تدبری، ناگهان ممکن است یک معنای بسیار ظریف و پرمغز و عمیقی را از همین جمله پیدا کند. این چیزی است که نمی‌شود آنرا نفی کرد، این عبارت و این جمله که در کتابها هست تا آن جایی که بنده فهمیدم، گنجایش و تحمل این معنا را که برای شما بیان کردم ندارد و این معنای را نمی‌تواند در این کلمات بار کرد، اما ممکن است یک معنای ظریف و پرمغز دیگری داشته باشد.

لطائف معانی در تأملات قرآنی

در تأملات قرآنی بارها اتفاق افتاده بعد از آنکه یک آیه را بیشتر از صد مرتبه خواندم و یک معنای لطیفی را از آن نفهمیده بودم، وقتی برای صد و یکمین بار می‌خوانم و دقت می‌کنم آن معنا را درک می‌کنم و حال اینکه آیه همان آیه است و من هم همان آدمی هستم که آیه را صد بار با دقت خواندم و نفهمیدم! آنوقت انسان تعجب می‌کند که چگونه این معنا را از آیه نمی‌فهمید، ولذا شما با انس به قرآن به این سلسله تأملات قرآنی خودتان ادامه بدهید و با تدبر به قرآن مراجعه کنید، شاید بتوانید معنای لطیفی پیدا کنید. البته توجه داشته باشید که هر چیزی به ذهن انسان آمد فوراً نباید بگوید این معنای قرآنی است، بلکه باید از لحاظ ترکیب زبانی، سازگار و قابل قبول باشد، نه اینکه اگر یک معنای دوری به ذهن کسی برسد فوراً بگوید مراد این است! چه دلیلی دارد که مراد آیه این است؟ باید انسان اهل زبان باشد تا بتواند معنا را از این جمله بیرون بیاورد و ناآنجایی که من می‌فهمم اینطور است که وقود آتش دوزخ سنگ است. چوب را دیده بودیم که در آتش بسوزد، اما آن آتش مشتعل و سوزنده‌ای که سنگ را می‌گدازد طبعاً آتش بسیار سختی است. این برای ترساندن ما و برای توجه دادن به ما است که بدانیم این حقیقت دارد. یعنی این شکنجه برای انسانهای ناسپاس و برای کسانی است که در این نشانه دنیوی ناسپاسی کردند و این چیزی است که امروز اینها با دست خودشان برای آنجا فراهم می‌کنند.

● چوب را دیده
بودیم که در
آتش بسوزد،
اما آن آتش
مشتعل و
سوزنده‌ای که
سنگ را
می‌گدازد طبعاً
آتش بسیار
سختی است، این
برای ترساندن
ما و برای توجه
دادن به ما است
که بدانیم این
حقیقت دارد

کربلا؛ وادی انگیزه و اخلاص، نشاط و آگاهی

بر خلاف دنیای امروز که به ثروت، نیرو، اطلاعات، تخصص، تکنولوژی و حمایت دیگران تکیه دارد، اسلام کار آبرو و نقش همه آنها را در کنار ایمان به خدا، اخلاص، نشاط و انگیزه می داند.

انجام کار بدون نشاط یا همراه با بهانه گیری، به منزله انجام ندادن آن است. بنی اسرائیل چون بعد از بهانه گیری های زیاد، گاری را ذبح کردند. قرآن می فرماید: گویا ذبح نکردند: «فلبیحوها و ما کادوا یفعلون» بارها قرآن از کسانی که هنگام رفتن به جبهه بی نشاط بودند، انتقاد کرده است. «اتاقلم الی الارض» از ایمان و توجه کسانی که تنها به هنگام اضطرار رو به خداوند می کنند، انتقاد کرده و می فرماید: همین که در آستانه غرق شدن قرار گرفتند، خدا را می خوانند، ولی همین که نجات یافتند، او را فراموش می کنند: «فادارکبوا فی السماک دعوا الله فلما نجاهم الی البر اذا هم یشرکون» ایمان در لحظه آخر خطر کار فرعون است که در آستانه غرق شدن گفت: ایمان آوردم و خداوند نریاسخ او فرمود. «الان و قد عصیت قبل»

در کربلا نشاط بود: فرزند سیزده ساله امام حسن (ع) (حضرت قاسم) فرمود: «مردگ نمود من از غسل شیرین تر است. یاران امام حسین (ع) می گفتند: اگر بارها زنده شریم، باز کشته شویم. دست از تو برنمی داریم. نشاط بالاتر از رضایت و تسلیم است. ریشه نشاط، ایمان به راه، رهبر و هدف است و بی نشاطی، نشانه باور نداشتن راه، رهبر و هدف است.

اسلام به انگیزه انسان نیز بسیار توجه دارد. حتی سیر کردن گرسنگان اگر بر اساس اخلاص نباشد و انگیزه غیر الهی داشته باشد، بی ارزش است.

آری، حسین (ع)

قرآن ناطق و سیمایی از کلام الهی است.

انگیزه امام حسین (ع) خودنمایی، قدرت طلبی و انتقام نبود. انگیزه امام و یارانش، رسیدن به عالم مقام و تظاهر نبود. آنان با خدا معامله کردند و لذا کودک اسیر شده امام، در برزخ کاخ بنی امیه سخنرانی می کند و می فرماید: به عدد دانه های شن خدا را شکر می کنم: «والحمد لله عدد الزهل و الحصى» و زینب کبری (س) پس از شهادت عزیزانش می فرماید: «چیزی جز زیبایی

نشد، باید گلایه

ندیدم: «ما رأیت الا جمیلا» در حالی که اگر انگیزه ها و ضعف ها و ناسپاسی ها در کار باشد.

اما آگاهی:

تا کربلا، تمام

در کربلا همه یاران امام حسین (ع) آگاه بودند. از

مادی نیست و

جملات امام حسین نشانه این بود که این سفر،

اشقانه بود. در

برگشتی ندارد. یکنه انتخاب آزادانه، آگاهانه، مختص

اسلام، اشک و سوزی ارزش دارد که بر اساس آگاهی

آن در کار خود

«عاینهم تغیض من الدمع مما عرفوا» باور و یقین آدم

تردید ندارد. زینب کبری خطاب به یزید ملعون می گوید:

من تو را پست می دانم: «انی لاستصغری»

حرکت قرآنی؛ آیه های راهگشا

آیه ای که امام حسین (ع) در مسیر راه به آن استناد کرد.

بخت که از راه

آیه اول: همین که امامزاده یزید در مدینه (سویز) بود.

ن فامک رجس

حسین (ع) برای یزید بیعت بگیرد، امام فرمود: «و یزید

وند در شان ما

آیه ای بر تو، تو پلید هستی و ما خداوند ای هستی.

بظهور که نظیرا

فرمود است: «لما یرید الله یتذهب عنک الرجس ایا

شک و تشبه

خداوند می خواهد که از شما اجل بیت هر بیاد

ای را) بزداید و چنانکه باید و شاید پاکیزه بخرد.

حرکت به توبلا

آیه دوم: امام حسین (ع) در پایان وصیت نامه ای که

لمت و آیه لیب

نوشتند، به این آیه استناد کردند: «و ما توفیقی الا بآیه»

ام و به از روی

توفیق من جز به (ترانه) خداوند نیست که بر او بر

گردانده ام.



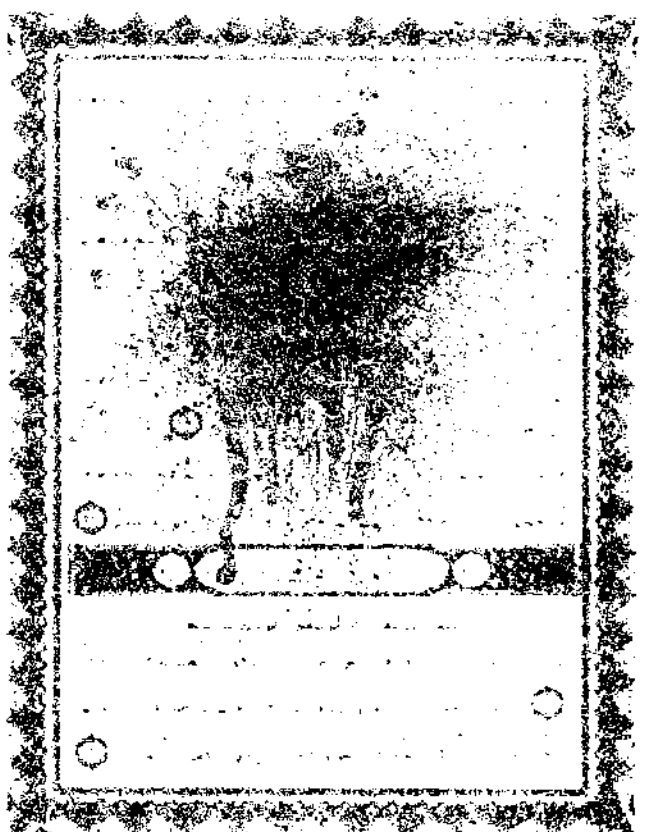
من انسان بعضی برای سکوت خودتو جیهاتی دارند و بهانه هایی بر زبان می آورند، ولی قیام امام حسین (ع) ثابت کرد که با یک حرکت خالصانه می توان تاریخ را متحول کرد.

جلوه های قرآن در کربلا

قرآن بارها می فرماید: به منصف و حق فکر کنید، نه به تعداد نفرات، و تعبیراتی از قبیل: «اکثرهم لا یعلمون»، «اکثرهم فاسقون»، «اکثرهم کاذبون» را به کار برده است. قرآن می فرماید: هر گامی و هر کلامی باید بر اساس بصیرت باشد. امام حسین (ع) و حضرت ابوالفضل و اصحاب روز عاشورا ده سخنرانی کوتاه برنی مرعظه و دلنوا مرده داشتند.

قرآن از یاران گران تحبیل می کند و بیژنون علمی انفسیه در کربلا جلوه های بسیاری از اینها به چشم می خورد، که نمونه بارز آن ابتکار حضرت ابوالفضل (ع) است. قرآن به همه کردن و پذیرش عقد مرده معارضش می کند که خود از آن غرور و غرور و مجلس خرابی برسد و راحی است.

قرآن می فرماید: ولعاقبه لظفری او ولعاقبه لظفری ام یکی از دغدغه هزار چاهیکار در کربلا نیست. ماه ۷۲۱ سال سرزمین مرده حسین (ع) همچنان زنده است.



قرآن می فرماید: ای پیامبر! ما نامت را بلند داشتیم: «و رفعتنا لک ذکرک» در کربلا نام حسین (ع) برای همیشه بلند آوازه ماند. قرآن می فرماید: «و امرت لان اکون اول المسلمین» یعنی رهبر باید پیشگام باشد و در کربلا امام حسین (ع) فرزندش علی اکبر (ع) را قبل از جوانان بنی هاشمی به میدان نبرد فرستاد. قرآن می فرماید: ای پیامبر! تو و یارانت استقامت بورزید، در کربلا بهترین جلوه های استقامت را در امام حسین (ع) و یارانش می بینیم.

قرآن به جای نام بردن از افراد ملاک ها و معیارها را بیان می کند. مثلاً می فرماید: مولای شما کسی است که در رکوع نمازش، انگشتر خود را به فقیر داد و در یک لحظه بین نماز و زکات را جمع کرد و این مرده مند که باید جستجو کرده و مصلحتی آن را پیدا کند. در کربلا امام حسین نفرمود: من با یزید بیعت نمی کنم. بلکه فرمود: «مطلقاً لا بیع مثله» یعنی خدای سزای حق را بعضی در طرفش طرح بدنه، همدست و جبهه بود.

در آن پیروی از خدا و ولایتی نبوی و فدایی را سفارش می کند.

برخی یاران امام حسین (ع) نته جان خود را برای نماز ظهر عاشورا سپرد کرده و تیرها را به جان خریدند، هنگامی که امام (ع) بعد از نماز و در لحظه آخر عمر بالای سرشان آمد، آنها پرسیدند: آیا وفا کردیم؟ کویا تا آن لحظه نسبت به وفاداری خود شک داشتند!

قرآن در بسیاری از آیات به توحید سفارش می کند. جمله ای که امام حسین فرمود: «لا معبود سواک» بهترین جمله بر آیات است. قرآن به نبی او منکر و غیرت دینی و دفاع از حریم سفارش می کند. در کربلا آخرین جمله امام حسین (ع) در گودی فلکانه به لشکر یزید این بود که به حیمه های من حمله کنید و ناموس من ریاس درید و اگر دین بدارید در دنیا آزاد مرده باسید!

قرآن به تسلیم و رضا در پیشگاه خدا سفارش می کند. امام حسین (ع) نیز که روزی بر دوش پیامبر اسلام (ص) او روزی زیر سه اسبان بود. در هر حال رضی و تسلیم خداوند است.

عزت و ذلت در کربلا

در برنامه های اسلام، به موضوع عزت، توجه خاصی شده است. پرستش خداوند عزیز، عزت آفرین است. ما باید نفس در برابر غیر خدا اسجوه جملات یا غیر آن ذلت است.

نماز و امام حسین (ع)

اگر قرآن در آغاز بزرگترین سوره خود می‌فرماید: «الذین یؤمنون بالغیب و یقیمون الصلوة و همچنین در کوچکترین سوره خود (کوثر) از نماز سخن به میان می‌آورد، امام حسین (ع) آن را اقامه می‌نماید «اشهد انک قد اقمت الصلوة»

باقر قرآن می‌فرماید: «وارکعوا مع الراكعین» امام حسین (ع) نماز را با جماعت آن در برابر صفوف دشمن برگزار می‌کند.

اگر قرآن نحوه اقامه نماز در میدان جنگ را به پیامبر (ص) آموزش می‌دهد، امام حسین (ع) نیز در میدان جنگ نماز را اقامه می‌کند.

اگر قرآن نماز را به عنوان یک منبع انرژی زای غیبی معرفی و مؤمنان را امر به استعانت از آن می‌فرماید: «استعینوا بالصبر و الصلوة» امام حسین (ع) نیز در بیخوشه جنگ و مشکلات آن، از نماز استعانت می‌جوید.

همان گونه که قرآن اقامه نماز را در اول وقت سفارش می‌فرماید: «اقم الصلوة للذکر الشمن» امام حسین (ع) نیز نماز ظهر عاشورا را در اول وقت اقامه فرمودند.

اگر حضرت عیسی‌ای مسیح (ع) تا زمانی که نفس دارند، مأمور به اقامه نماز شده‌اند: «و اوصانی بالصلوة ما دمت حیا» امام حسین (ع) نیز تا آخرین لحظه همراه نماز است.

قرآن از کسانی که تجارت، آنها را از یاد نماز غافل نمی‌سازد، ستایش می‌کند، اما درباره امام حسین (ع) اینکه حتی حفظ جان هم او را از نماز غافل نساخت.

نماز باید در جامعه علنی اقامه شود «اقیموا الصلوة» و امام حسین (ع) با وجود آنکه می‌توانست در خیمه نماز بخواند و با اینکه نمازش شکسته بود، در مقابل جمعیت نماز را اقامه داشت.

به راستی نماز چیست که در عصر تاسوعا هنگامی که به سیدالشهدا پیشنهاد حمله می‌شود، حضرت طی چند نوبت گفتگو، جنگ را یک روز به تأخیر می‌اندازد و می‌فرماید: «انی احب الصلوة» و فرمود: «می‌خواهم نماز بخوانم» بلکه فرمود: «من نماز را دست دارم»

اگر ستایش شتمگر عرش خدا را به لوزه در می‌آورد، به این دلیل است که این عمل عزیز کردن نا اهلان است. اگر انسان حق ندارد عیوب و گناهان و ضعفهای خود را حتی برای نزدیکترین دوستانش نقل کند، به خاطر حفظ عزت است. اگر به صبر و قناعت و ترک درخواست از مردم و چاپلوسی سفارش شده‌است، به خاطر عزت انسانهاست.

قرآن پذیرفتن ظلم را مثل ظلم کردن حرام می‌داند و زندگی با ذلت را مرگ و مرگ با عزت را زندگی می‌داند. قرآن آنچه را ملاک دانسته، در راه خدا بودن است، نه کشتن و نه کشته شدن.



و اما در کربلا جلوه عرش الهی را حتی بینیم، نوجوان ۱۳ ساله ای به نام حضرت قاسم می‌گوید: اگر مسؤولان جامعه اسلامی، یزید و طرفدارانش هستند، پس مرگ از عذاب برای من شیرین تر است.

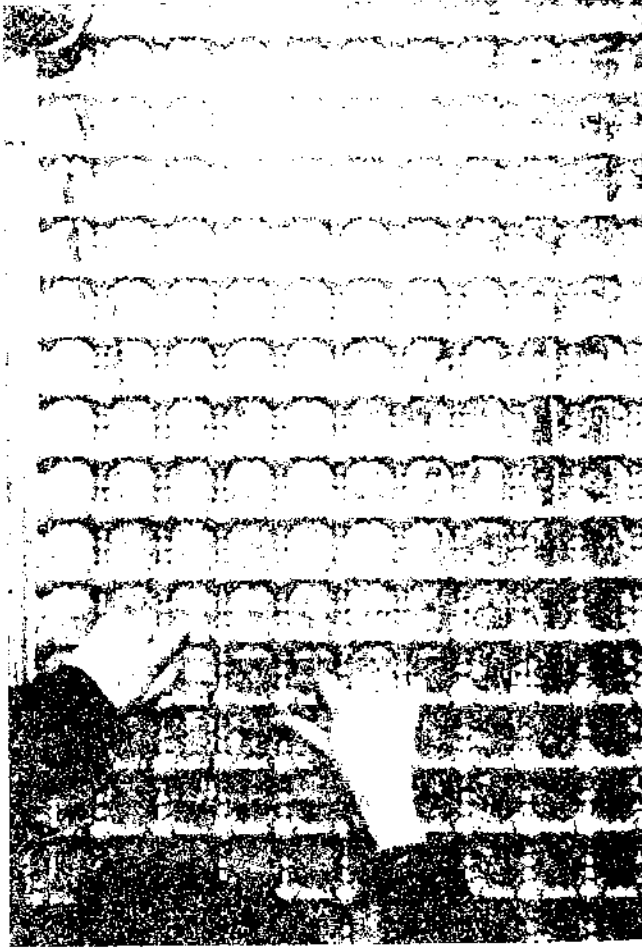
امام حسین (ع) فرمودند: «بی امیه مرا بین شهادت و بیعت (سازش) مجبور ساخته‌اند. هرگاه منا اللذه» در کربلا بدن امام مجروح شد، اما به عزت لطمه ای وارد نشد، انواع مصیبتها بر حضرت زینب (س) و امام سجاد (ع) وارد شد، اما جلوه‌های عزت آنها در خطبه‌ها، تار و پود نظام بنی امیه را از هم گسخت.

زیارت عاشورا در سایه قرآن

یکی از اصولی که قرآن بر آن اصرار دارد، عشق به خوبان و خوبی‌ها و نفرت از بدان و بدبهاست. قرآن می‌فرماید: «از ابراهیم پیاموز که چگونه از عمری منحرف خود اظهار بی‌زاری کرده آن گاه که با ابراهیم اشکار شد که او دشمن خداست، از او بی‌زاری جست. با آن که ابراهیم بسیار دل‌سوز و پردیبار است. پیامبر(ص) مأمور است که به مشرکان بگوید: «من از آنچه شما شریک خدا قرار می‌دهید، بیزارم»

سوره برائت نشان گر آن است که تنها علاقه به خوبی‌ها کافی نیست. بلکه باید با بیان و فریاد، گفتن و نوشتن، نامه و نامه و اشک و عمل، از بدبها بی‌زاری جست و نسبت به آنها ابراز نفرت کرد.

هر سال میلیون‌ها مسلمان در سرزمین منی در کنار خانه خدا به پیروی از ابراهیم(ع) سه روز پشت سر هم به سوی معاد شیطانی، سنگ پرتاب کرده و بر شیطان و شیطان‌ها لعنات می‌خوانند.



جالب آنکه بعد از پرتاب سنگ خدا با حج من را قبول کن که این و شیطان نماها همراه است.

در زیارت عاشورا به امام حسین(ع) مقابل به دشمنان او که دشمنان دیر پرتاب سنگ در سرزمین منابه شیبه دهنده آن است که باید با محبت گرفتار در اثر تکرار است.

اگر چه امام حسین(ع) سلام می‌فرستد آسمانی و رهبران الهی سلام می‌فرستند عینی ابراهیم، سلام عبرت‌آموزی از آن بیاید عن اصحاب من و از خداوند است که در روز قیامت با دشمنان حکموت حق را بپسندد. قرآن امر حق را بدست می‌دهد و اختیار کند را در دنیا و آخرت تا در تقوی و عین به دشمنان لعنت کند و عیسی بن مریم لعن شده اند که در ماجرات مشاهده فرمودند و درو نگویان بر او می‌دهد.

بعضی از مجرمان و افته قتل می‌کنند، بلکه تمام موجودات می‌کنند: «اولئک یلعنهم الله» کوتاه سخن آن که سلام مخصوص زیارت عاشورا است.

ری شیطان این دعا را می‌خوانند: «ن است که قبولی حج با طرد شیطان

رائش صد مرتبه سلام می‌دهیم و در دایند، صد بار لعنت می‌کنیم. تکرار تکرار لعنت در زیارت عاشورا، نشان و بغض دشمنان خو بگیریم و نحو

قرآن آموخته ایم که به پیام آوران سلام علی نوح فی العالمین، سلام علی آل یاسین»

از قرآن یاد گرفتیم که می‌فرماید: «ن فرستد و اگر ما بر بی همه و شریعت، لعن و نفرین می‌کنیم، باز خدا و پیدموش را لعنت می‌کنند،

بند گرفته ایم، کافران بر زبان داود را از سیره پیامبر(ص) آموخته ایم مشاهده می‌کنیم و لعنت خدا را بر

و پیامبران لعن و نفرین می‌مور نیز آنان را دائما لعنت

مفهم اللاعنون» رین ما در تمام زیارتها به

سته از فرهنگ و روح قرآن است.